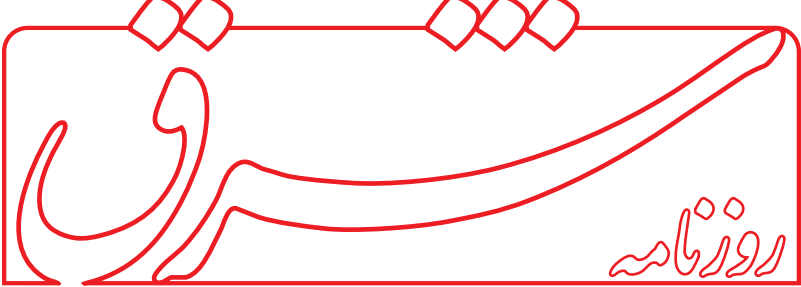




شش

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۴؛ فکس: ۸۸۸۸۰۷۱۹؛ تلگراف: ۸۸۶۵۸۵۷۵
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز
تلفن: ۶۶۱۸۲۱۳۰-۵
چاپ: نشر روزتاب
تلفن: ۲۴۵۴۵۰۷۶
www.sharghnewspaper.ir

تهران : اذان ظهر ۱۳:۰۷ اذان مغرب ۲۰:۰۳ اذان صبح فردا ۵:۰۰ طلوع آفتاب ۶:۳۰



سه‌شنبه ۱ شهریور ۱۳۹۰/ ۲۲ رمضان ۱۴۳۲/ ۲۲ آگوست ۲۰۱۱/ سال هشتم / شماره پیاپی ۱۳۲۶ / شماره ۴۰۲ دوره جدید / ۲۰صفحه

دعای روز بیست و دوم ماه مبارک رمضان

اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لِیْ فِیْهِ اَبْوَابَ فَضْلِكَ وَاَنْزِلْ عَلَیْ فِیْهِ بَرَکَاتِكَ وَوَفِّقْنِیْ فِیْهِ لِمَوْجِبَاتِ مَرْضَاتِكَ وَاَسْكِنْنِیْ فِیْهِ بُحْبُوحَاتِ جَنَّاتِكَ یَا مُجِیْبُ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّیْنَ

خدا یا باز کن برویم در این ماه درهای فضلت را و برکاتت را در آن بر من نازل فرما و موفقم دار در آن به موجب خشنودیت روز و مسکنم ده در آن وسطهای بهشت ای اجابت کننده دعای درماندگان

ابوعطا

موش‌ها و قفقازی‌ها

هادی چپر دار



■ البته بر همه کس واضح و مبرهن است که دیروز پایتخت لیبی که اسمش خیلی سخت می‌باشد سقوط گردانید و عده‌ای موش وایسته، به کمک نیروهایی که خیلی ناتو می‌باشند، آقای سرهنگ قفقازی را سقوط گرداندند. بنابراین مردم شادی گردانند و در میدان سبز شهرشان شیرینی پخش گردانند و انقدر شادی گردانند که زبان مان لا، کم مانده بود آب‌باری هم بکنند و نزدیک بود شادی به جنجال‌شکنی تبدیل شود. بنابراین انشای این هفته را که موضوع آن آزاد

است به این موضوع اختصاص می‌گردانیم. البته ما که عقل‌مان به این چیزها نمی‌رسد، اما اکبرزاده که ته کلاس می‌نشیند و هر سال رفوزه می‌شود، می‌گوید که آقای سرهنگ آدم خیلی باحالی بود، زیرا که خوش تیپ بود و مثل خواننده‌ها بود و همه‌جا عینک سیاه می‌زد و از همه مهم‌تر اینکه ۲۰۰ تا محافظ دارا می‌بود که همگی «داف» می‌باشند و ما نفهمیدیم که منظور اکبرزاده از داف چی می‌باشد. اکبرزاده می‌گوید که آقای قفقازی خیلی دانا بود و درباره همه‌چیز، از آنفلوئزای خوک تا شطرنج خیلی بلد بود. ضمناً او همیشه لباس‌های عجیب می‌پوشانید و خودش هم «پاف» بود، که ما پاف را هم نفهمیدیم چی می‌باشد. اکبرزاده با اینکه طرفدار قفقازی می‌باشد، در موبایلش فیلم خوشحالی جنجال‌شکن‌ها را داشت و وقتی جنجال‌شکن‌ها شادی می‌کردند و حرکات موزون می‌کردند، او هم جوگیر شد و شروع کرد به حرکات موزون و ما تعجب گردانیم. و بعد هم همه کلاس استقبال نموده حرکات موزون گردانند؛ به‌نحوی که اکبرزاده حرکات موزون موسوم به «شاطری» انجام می‌داد و پورساحلی رفته بود روی نیمکت و حرکات «قاسم‌آبادی» می‌نمود و حتی خاتم‌آبادی که خیلی جدی می‌باشد هم گردنش را کمی جلو و عقب می‌برد. خلاصه چیزی نمانده بود که کار به جنجال‌شکنی و امپرسیونیسم جهان‌خوار و سهولونیزم هم بکشد که آقای ناظم آمد و اکبرزاده وانمود گردانید که دارد بچه‌ها را آرام می‌کند و خلاصه ماجرا ختم به‌خیرمی‌باشد.

اما برخلاف اکبرزاده، خاتم‌آبادی که همیشه در انشا نمره بیست می‌گیرد، قیافه جدی می‌گیرد و حرف‌های سختی می‌زند. او می‌گوید که همیشه آخرش مردم پیروز می‌باشند، حالا هر اسمی که دیکتاتورها روی‌شان بگذارند، و من فکر می‌کنم منظورش از مردم موش‌ها هستند و دیکتاتورها هم کسانی هستند که دوست دارند به مردم دیکته بگویند و مردم باید بنویسند. خاتم‌آبادی در حالی که اخم کرده می‌گوید که در کشورهای پوز و مصر هم سرانجام موش‌ها به مردم‌سالادی دست پیدا کردند و مردم‌سالادی حق همه است، اما نیروهای ناتو هم خیلی ناتو می‌باشند و یک روز با آقای سرهنگ عکس دوفره می‌اندازند و یک روز ضایعی می‌کنند. بنابراین آخر و عاقبت همه دیکتاتورها همین است. بنابراین ما هم مثل خاتم‌آبادی فکر می‌کنیم که دیکته‌گوها باید تا دیر نمی‌باشد دست از دیکته گفتن بردارند و به درس‌های مهمی مانند انشا که معلم آن خیلی خوب می‌باشد بپردازند.

ما از این انشا نتیجه می‌گیریم که دیکته گفتن به مردم عاقبت خوبی ندارد، چرا که طرفداران دیکته‌گوها امثال اکبرزاده هستند که تا می‌فهمند موش‌ها موفق گردانیدند، علیه دیکته‌گوی‌شان حرکات موزون می‌گردانند. بنابراین باید مردم‌سالادی را انقدر نهادینه گردانید و باز هم نهادینه گردانید تا به همه مردم سالاد به اندازه کافی برسد.



کارتون خواب



جمال رحمتی

jamalrahmati@yahoo.com

درد بر جوانان لیبی، مصر و...

به هر حال اعتراض مردم از طریق انقلاب اطلاعاتی که صورت گرفته است، ادامه پیدا می‌کند؛ چرا که به حقوق خود واقف شده‌اند و آن را مطالبه می‌کنند. اتفاقی که در لیبی و برای معمر قذافی افتاد، می‌تواند نمونه‌ای باشد برای تقویت روحیه جوانان عرب. قذافی با تمام قوا و ارتش خود تظاهراتی که در ابتدا یک تظاهرات مدنی بود، به جنگی مسلحانه تبدیل کرد. دخالت ناتو و دیگر قدرت‌ها فرع بر مساله‌ای است که در لیبی اتفاق افتاده است. با این حال در حالی که بسیاری از متفکران و تحلیل‌گران از پیش‌بینی آینده خاورمیانه عاجز هستند، به نظر می‌رسد نوبت از یک نوع دموکراسی جهانی داده می‌شود؛ دموکراسی‌ای که تاکنون در انحصار کشورهای چون سوئیس بوده است. اتفاقی که در لیبی افتاد، نمونه‌ای حاکی از حضور نیروی مقاومت و استادگی است. درود بر جوانان لیبی، جوانان مصر، تونس و...

سیاوش جمادی

مترجم



دیگر همگان می‌دانند تحولات خاورمیانه از تونس و باخونسوزی یوزیری آغاز شده است. مردی که از فرط مشکلات، دست به خودسوزی زد و جهانی را به آتش کشید. حالا آیا ما می‌توانیم این پرسش را مطرح کنیم که چه امری روح آزادی‌خواهی و دموکراسی‌خواهی را برمی‌انگیزد؟ همه دیکتاتورهای عرب هیچ حقی برای مشارکت مردم در حکومتی که برای آنهاست، قایل نبودند. آزادی‌های مدنی، تشکیل نهادهای احزاب، مطبوعات آزاد و... این دیکتاتورها به روی مردم بسته‌اند.

حافظ موسوی

شاعر



خبر سقوط قذافی گمان نمی‌کنم هیچ‌کسی را غافلگیر کرده باشد. هر قفل سلیبی از ماه‌ها پیش می‌توانست حدس بزند که او به‌زودی سرنگون خواهد شد. آیا قذافی و اطرافیانش هیچ بهرهای از عقل سلیم نبرده‌اند که هنوز هم مذبوحانه در حال مقاومت هستند؟ گمان نمی‌کنم که چنین باشد. قذافی فارغ‌التحصیل دانشکده‌های نظامی ایتالیا و فرانسه است.

در طول چهار دهه گذشته با بزرگ‌ترین سیاستمداران دنیا گفت‌وگو و نشست و برخاست داشته است. قذافی باوجود همه دیوانگی‌ها و ادا و اطوارهای عجیب و غریبش گمان می‌کنم انقدر عقل داشت که بتواند سقوط قریب‌الوقوع خودش را پیش‌بینی کند. بنابراین باید ببینیم که او چه مرضی داشت که آن همه انسان را به کشتن داد و کشوری را ظرف چند ماه به ویرانه‌ای مبدل کرد اما حاضر نشد دست از قدرت بردارد. آیا قذافی واقعا فکر می‌کرد که مردم لیبی او را دوست دارند و همان‌طور که در مصاحبه‌هایش می‌گفت حاضرند جان‌شان را برای او فدا کنند؟ اگر او واقعا چنین باوری داشت با برگزاری یک رفراندوم آزاد تحت نظارت ناظران بین‌المللی به جهانیان نشان می‌داد که چه درصدی از مردم طرفدار اویند و چه درصدی مخالف و ماجرا به همین سادگی خاتمه می‌یافت. قذافی امکان نداشت که به چنین گزینه‌ای فکر کند چون خودش هم به‌خوبی می‌دانست که اکثریت قاطع جامعه با او مخالفند. اینکه قذافی مدام از مردم حرف می‌زد و خود را نماینده مردم می‌دانست شیوه نخبه‌ای همه دیکتاتورهاست. من فکر می‌کنم قذافی هم انقدر

کافه نظر

بهار عربی خیمه قذافی را برچید

حمید جعفری، پوریا سوری، معمر هم به پایان سلام کرد. یکی دیگر از قدرتمداران خودرای عرب از اسب به زیر افتاد و زیر سم‌ضربه‌های مرکب خویش له شد. دیگر خبری از خیمه زدن قذافی در کنار سازمان ملل نخواهد بود، شاید باید دیکتاتورها ظهور کنند و دیکتاتورها سقوط کنند تا دوباره کسی بر مسند قدرتی بنشیند که در مقابل دیدگان دنیا حاضر شود و منشور سازمان ملل را برگ‌برگ کرده به هوا پرت کند. افسانه معمر هم مانند حسنی مبارک، مانند بن‌علی و حتی مانند بن‌لادن در امسال به پایان رسید و بهار عربی نسخه دیگر دیکتاتور عرب را درهم پیچید. حال سوال اساسی این است که بهار عربی به پایان راه خود رسیده یا این بهار همچنان و تا دوره ناملعومی سرزنده است تا همه هدف‌های یک بهار تمام‌عیار محقق شود؟



غلامعباس توسلی◀ جامعه‌شناس

به هر صورت این احتمال وجود دارد که بهار عربی به سایر کشورهای عرب منطقه هم سرایت کند، هر چند به‌طور قطع نمی‌توان گفت که چنین اتفاقی می‌افتد، چرا که جاده این قیام‌ها چندان جاده صاف و همواری نیست و هر چه حرکت در آنها بیشتر شد مقاومت‌ها هم طبعاً افزایش پیدا می‌کند. تمام دیکتاتورهایی که تا به‌حال پس از بهار عربی سقوط کرده‌اند، عمر طولانی‌ای در حکومت داشته‌اند و به نوعی خودشان هم به جایی رسیده بودند که دیگر متقاعد به کنتر رفتن بودند. هر چند در برابر سقوط‌های بسیاری در سقوط موثر بود که عمده آنها دلایل اقتصادی و اجتماعی بود. به هر حال حرکت بهار عربی، حرکتی اصیل و ریشه‌دار است که اگر ادامه پیدا کند می‌تواند مناسبات جدیدی را در منطقه رقم بزند که دموکراسی یکی از اهداف آن می‌تواند باشد. هر چند تجربه می‌گوید بعد از سقوط این دیکتاتورها، حکومت و سیستم مشابهی جای آن را خواهد گرفت مگر آنکه نماینده‌های مردم به انتخاب مردم بتوانند در این خیزش‌ها و پس از پیروزی جایگاه در خوری پیدا کنند.



محسن حکیمی◀ فعال کارگری
به نظر من بهار عربی و جنبش مردم در کشورهای خاورمیانه ادامه خواهد یافت اما مساله اساسی این است که آیا این جنبش به هدف خود دست خواهد یافت یا مورد سوءاستفاده قرار خواهد گرفت. مساله سقوط حسنی مبارک در مصر خود گواه و روشنگر برخی ابهامات است که و آن این است که آیا در دیگر کشورها هم مانند مصر ارتشی که طرفدار حسنی مبارک بود به نام تغییر و انقلاب می‌آید و جنبش مردم را در خون خفه خواهد کرد؟ یا مردم از جنگ ارتش هم رهایی خواهند یافت؟ در مورد لیبی هم همین بیم و امید وجود دارد که آیا رفقای قذافی که حالا اپوزیسیون او شده‌اند سوار موج خواهند شد و دیکتاتوری دیگری را رقم می‌زنند یا مردم فرصت می‌کنند به آزادی دست پیدا کنند. نکته اساسی در این میان نوع تعامل مردمی لیبی و حاکمان جدیدشان با نیروهای ناتو است که آیا اجازه دخالت و بهره‌داری از منابع نفتی لیبی به ناتو مانند عراق را خواهند داد یا مردم لیبی به خواسته ناتو تن نداده و استقلال خود را حفظ می‌کنند. آزادی مردم لیبی در همین نکته نهفته است!



شهلا شرکت◀ روزنامه‌نگار
از پا افتادن دیکتاتور بزرگ البته جای خوشحالی دارد اما این به معنای پیروزی نهایی نیست. باید دید مردم لیبی چقدر آماجگی مستقر کردن حکومتی دموکراتیک را در فضای برخوردار از آزادی دارند. از این پس مهم‌ترین موضوع، چگونگی برخورد عینی با حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی است، حتی حقوق دیکتاتور و اقمارش. آزمون واقعی از امروز شروع می‌شود؛ مراقبت از آزادی و تحمل دموکراسی.



لیبی: شکست یا پیروزی؟

ملی و ضداستعماری‌ای چون معمر قذافی در لیبی، حبیب بورقیه و زیدالعابدین بن‌علی در تونس و... به‌خوبی معنای اصل دعای طلب «عاقبت به خیری» و نقش و اهمیت «پایان قصه» در معنابخشی به «جزای قصه» را مجدداً به خوبی آشکار می‌کند. این تجربه‌ها به ما می‌گویند «فناپی شدن» مهم نیست، «فناپی ماندن»، «فناپی زیستن» و «فناپی قهرمان‌ن باز مگر ملی، مردمی و ضداستعماری‌ای چون قذافی به تجربه‌ترها؛ خداوند «عاقبت به خیری» را طلب می‌کردند و ققدر در این دعا معق، اصالت و تجربه وجودی نهفته است. این دعا به ما می‌گوید «عاقبت و پایان قصه زندگی آدمی» به همان اندازه «آغاز» آن و شاید بیش از آن مهم است. اساساً این نحوه پایان قصه زندگی فرد است که به همه اجزای آن و به همه مراحل پیشین‌اش معنا می‌دهد. ما حق نداریم اجزا و مراحل گوناگون قصه را بدون توجه به نحوه پایان قصه تفسیر کنیم. آدمی تا جوان است و بی‌تجربه، معنای اصل این اصل وجودی، یعنی تعیین‌کنندگی و معنابخشی پایان قصه به همه مراحل پیشین زندگی را در نمی‌یابد. نحوه هستی آدمی همواره در نوعی اتمام‌شدگی است و تنها با نحوه مرگ و پایان یافتن حیاتش است که این نحوه هستی ناتمام به تمامیت خویش دست می‌یابد. تجربه پایان قصه قهرمانان بزرگ

بیژن عبدالکریمی

استاد دانشگاه



در فرهنگ سنتی ما داعی برای اشخاص وجود دارد، که آن را از زبان پهران و پدربزرگان خود بسیار شنیده‌ایم، داعی‌ای که از یک حقیقت بزرگ وجودی (اگرزیست‌سبیل) خبر می‌دهد. در این دعا پیران و باتجربه‌ترها برای جوانان و کم‌تجربه‌ترها؛ خداوند «عاقبت به خیری» را طلب می‌کردند و ققدر در این دعا معق، اصالت و تجربه وجودی نهفته است. این دعا به ما می‌گوید «عاقبت و پایان قصه زندگی آدمی» به همان اندازه «آغاز» آن و شاید بیش از آن مهم است. اساساً این نحوه پایان قصه زندگی فرد است که به همه اجزای آن و به همه مراحل پیشین‌اش معنا می‌دهد. ما حق نداریم اجزا و مراحل گوناگون قصه را بدون توجه به نحوه پایان قصه تفسیر کنیم. آدمی تا جوان است و بی‌تجربه، معنای اصل این اصل وجودی، یعنی تعیین‌کنندگی و معنابخشی پایان قصه به همه مراحل پیشین زندگی را در نمی‌یابد. نحوه هستی آدمی همواره در نوعی اتمام‌شدگی است و تنها با نحوه مرگ و پایان یافتن حیاتش است که این نحوه هستی ناتمام به تمامیت خویش دست می‌یابد. تجربه پایان قصه قهرمانان بزرگ

لیبی: شکست یا پیروزی؟

ملی و ضداستعماری‌ای چون معمر قذافی در لیبی، حبیب بورقیه و زیدالعابدین بن‌علی در تونس و... به‌خوبی معنای اصل دعای طلب «عاقبت به خیری» و نقش و اهمیت «پایان قصه» در معنابخشی به «جزای قصه» را مجدداً به خوبی آشکار می‌کند. این تجربه‌ها به ما می‌گویند «فناپی شدن» مهم نیست، «فناپی ماندن»، «فناپی زیستن» و «فناپی قهرمان‌ن باز مگر ملی، مردمی و ضداستعماری‌ای چون قذافی به تجربه‌ترها؛ خداوند «عاقبت به خیری» را طلب می‌کردند و ققدر در این دعا معق، اصالت و تجربه وجودی نهفته است. این دعا به ما می‌گوید «عاقبت و پایان قصه زندگی آدمی» به همان اندازه «آغاز» آن و شاید بیش از آن مهم است. اساساً این نحوه پایان قصه زندگی فرد است که به همه اجزای آن و به همه مراحل پیشین‌اش معنا می‌دهد. ما حق نداریم اجزا و مراحل گوناگون قصه را بدون توجه به نحوه پایان قصه تفسیر کنیم. آدمی تا جوان است و بی‌تجربه، معنای اصل این اصل وجودی، یعنی تعیین‌کنندگی و معنابخشی پایان قصه به همه مراحل پیشین زندگی را در نمی‌یابد. نحوه هستی آدمی همواره در نوعی اتمام‌شدگی است و تنها با نحوه مرگ و پایان یافتن حیاتش است که این نحوه هستی ناتمام به تمامیت خویش دست می‌یابد. تجربه پایان قصه قهرمانان بزرگ

اسطوره‌زدایی از جهان غول‌ها

و همان‌طور که دوران امپراتوری‌های رومی – هلنی و گلا‌دیا‌تورها به سر رسید، بازپسین روزهای حکومت‌هایی که با الیگارش‌ی خل‌وادگی و درآمدهای متکی به نفت، دلاره‌های نفتی خود را خرج تسلیحات و ساختن کاخ و تبلیغات و سرمایه‌گذاری خارجی کرده‌اند نیز فرا رسیده است.

آری جهان در حال وداع با غول‌ها و روسای پدرسالاری است که مدعی بودند «کتاب سبز»شان هدیه‌ای برای اعراب و آفریقاییان است تا آنها را از ظلمت به سوی نور هدایت کند و نشان می‌دهد فرهنگ آفریقا نه وارث «معمر القذافی»ها که میراث‌دار «لسون ماندلا»هاست، به قول لاکان «گفته»ها مهم نیستند، «گفتن» اهمیت دارد. معمر القذافی که که بود و هر چه گفته بود، مردم به او «نه» گفتند و این «نه» تاریخ‌ساز، یعنی حذف همان «چارچوب» جهانی که گذشتگی بود، چارچوب جهان گذشته ترک خورده است و ماتریسم‌ای عمو‌دی و تکین «وجه‌های» افقی گرفته‌اند! این نمایه‌ای است از جهانی جدید که دارد به صورت یک تجربه خاص درمی‌آید که توان اضافه شدن به یک تجربه عام و تاریخی را دارد! آن‌باید این وحشت را داشت که ناتو همکاری کرده است، ناتو هر چند که ناتو است، ولی مجبور است با تو باشد!

رضا عامری

مترجم ادبیات عرب



نه «کتاب سبز»؛ نه «ملی گرایی» و نه شعار «مبارزه با استعمار جهانی» هیچ کدام نتوانستند قذافی را نجات دهند. این یعنی پایان عصر شعارها و دروغ‌ها. دیکتاتوری که دهه ۶۰ غوغایی‌ترین و تکین‌ترین و حتی از محبوب‌ترین سیاستمداران ضد آمریکایی و مدعی آزادگری آفریقا از بوغ استعمار محسوب می‌شد، به آخرین ساعات زندگی‌اش نزدیک شده است، بی‌آنکه بتواند اظهاراتش را از قوه به فعل در آورد: «در لیبی خواهم ماند و در صورت شکست، جلهای نفت و گاز و پالایشگاه‌ها و قروودگاه‌و... را به آتش خواهم کشید». ظاهراً قذافی زمان را از دست داده است تا بتواند در کنار بزرگ‌ترین دیکتاتور تاریخ یعنی «برون» قرار گیرد... آیا در آخرین دقائق همسر و فرزندانش را خواهد کشت و طرابلس را به آتش خواهد کشید و خودکشی خواهد کرد؟. هر چه باشد، نمایه‌های این جهان تغییر کرده و نشان می‌دهد که دوران «دیکتاتورها» و سیطره‌گری‌ها به پایان رسیده است

شعر رهایی

هم ببخش، هم فراموش کن!

سیدعلی صالحی

شاعر



■ خیلی که دست بالا بگیري، یک عده کار می‌کشی و بعد خود نیز کشته می‌شوی. کشتن راه حل نیست. با تو هستم دیوانه، یا تو... قذافی! تو حتی یک شاعر نامدار و اثرگذار زنده نگذاشتی تا امروز برای رستاخیز رویابین‌های لیبی، ترانه‌ای بساراید. هسی گروهیان گارسسیا، قذافی خیلی فقیر! هنوز بنگازی آزاد نشده بود که من برای کسانتی سرودم که به یاری مردم لیبی می‌آیند. آه... مستبد مزخرف همیشه مشنگ، گروهیان قذافی! امروز که خبر خالصی‌ات از آن کپر کون‌تبار شنیدم، دیدم دیگر نباید مرده را چوب زد، حتی سنگ را نیز نباید زد. زدن پیشه ظالمان است گروهیان! حالا که خلاص، من دیگر دشمن تو نیستم. اگر من جای خانواده‌های آن هزاران شهید می‌بودم، تو را می‌بخشیدم. می‌گفتم در محله «عزیزیه» کتابفروشی و دک‌دار شویی و محکوم می‌شدی که روزی چهل‌بار از روی «کتاب سبز» خودت جریمه بنویسی. تو برای انتقال پس دادن هم حقیر! می‌دانی قصه از چه قرار است. نتیجه مرده داد که «بُر انسان نجات‌دهنده» در راه است، اما «هیتلر» ظهور کرد. کارل مارکس از آزادی طبقه کارگر سخن گفت و گفت راه نجات همین است، اما به جای حضور منجی، «استالین» سر از خاکستر انقلاب به در آورد و عمر مختار دلیر، اولاد عزیز بنگازی، هنگام سر به‌دار شدن گفت: نجات‌دهنده مردم صحرای ما به زودی پیروزی بزرگ را جشن خواهد گرفت، اما مقابل آن، چه کسی ظهور کرد: دیوانه کبیری که حالا نمی‌داند چادر معروف خود را کجای این سواره علم کند. هی گروهیان گریبان دریدم. حالا باورث شد که راه حل، کشتن مردم نیست!

دریغا بربر فرو ریخته‌ام من حتی برای دیکتاتورها – به وقت اسارت – هم گریه می‌کنم. من شاعر، در زندگی یکبار مهیا شدم که به دیدنث بابیم، اما امروز دست آن دوست و آموزگار عرب را می‌بوسم که گفت: «پسر جان، ایران به شاعر نیاز دارد، نه به چریک!» ۱۹ یا حتما کمتر از ۲۰ سال‌ا‌دشتم در مسجد سلیمان، نیمه اول دهه ۵۰، دیگر داشتم از بغض سیاسی و اجتماعی تکه‌تکه می‌شدم که همه امکانات و راه‌ها را برای فرار از ایران و پیوستن به مبارزان فلسطینی مهیا کردم. رابط عرب (که الان در لندن است: ی.ع.ب) وقتی شور و بی‌قراری مرا دید، گفت: لیبی و قذافی در وهله اول بهتر از فلسطین است، بعد از مدتی می‌توانی به فلسطین برگردی از طرابلس. اما در آخرین روزها که من در خلوت خود برای جدایی از همه چیز گاه گریام می‌گرفت، این آموزگار دانا، رای مرا زد: از خاطرات آن سال‌ها هنوز عکسی با چغیه فلسطینی از من در آلبوم این دوست باقی است و امروز که دیگر از میسانسی برگشته‌ام، می‌بینم آن چه‌گورای آفریقایی خود چه جاور زنده‌ای شده است. گروهیان فقیر، جلا‌د خودمنجی خوانده، نمی‌خواهم و نباید به هیچ سنگی، چوب زد، چه رسد به مرده تو! هی فخر فروش فقیر، پادشاه روان‌پریش آفریقا!

ساده‌لوحانی که می‌نندارند با رفتن بن‌علی از تونس، نامبارک از مصر، علی‌عبدالله صالح از یمن، قذافی از لیبی و... دیگر عصر بهشت آزادی و رفاه و عدالت و دموکراسی فراخواهد رسید، به شدت و مطلقاً راه به خطا برده و اشتباه می‌کنند. مشکل پنهان تاریخی تنها همین دیکتاتور‌چها نیستند. من به آن خشونت خورشید خور مشکوکم. خشونت نهادینه‌شده تاریخی که دیری نمی‌گذرد، بن‌علی‌ها، مبارک‌ها، صالح‌ها و قذافی‌های نوکیسه را بر سربر قدرت خواهد نشاند. این یأس من نیست، تجربه من در مکتب تاریخ است. زودا «آل‌ها» همه خواهند رفت: آل‌سعود، آل‌صباح، آل‌نهیان، آل‌خلیفه و ده‌ها آل و کوفت و زهرمار دیگر مدفون فراموشی می‌شوند. اما آیا تکتی به نام «قدرت» می‌گذارد مثلاً «ناهار»؟ یعنی «شبیهِ گلدی تیل هند،

در مبارزه با فساد، خود به فساد فرو نرود در آیدند؟

هزاره سوم، قرن ۲۱، باز زله یازدهم سپتامبر و برج‌های دوقلو آغاز نشد که با سونمی دوزخی زاپن تمام شود. آن تغییر تقدیری، آن تغییر تاریخی، آن رستاخیز قاره‌پیما، به هزاران شیوه ادامه خواهد یافت. اما من به این نکته واقفم که کشتن دیکتاتورها از سوی مردم و کشتن مردم به دستور دیکتاتورها، راه نجات نهایی نیست. زیرا روزگار چشم در برابر چشم گذشته است. انسان یکبار برای همیشه باید بیاموزد که هم ببخشد و هم فراموش کند. این دروغ مسخره‌ای است که «بخششیم، اما فراموش نکنیم!» تا فراموش نکنیم قادر به بخشیدن اگاهانه نیستیم. غلط کردند آنها که صدام حسین را دار زدند. دارند آن دیکتاتور یعنی کشتاری ۱۰ ساله و ظهور مرگ برای مردم عراق. صدام می‌توانست بعد از سقوط در سلیمانیه، دک‌ده خرمافروشی دایر کند و هر روز شاهد عبور مادران داغدار کرد و بارماندگان حلیجه و زاپران جنوب عراق باشد. در هر سرزمینی هرگاه دیکتاتوری از کشتن مردم نترسد، خود کشته می‌شود و در هر سرزمینی که مردم دیکتاتور ساقط‌شده خود را بکشند، چشم به راه دیکتاتور تازه باشند، فعلا بدردم گروهیان قذافی!